

کشتار بزرگ ۱۳۶۷

ناصر مهاجر

در سراسر زندانهای ایران، در چند ماه، چند هزار مخالف دربند را کشتند. بی سر و صدا و در نهمان. و پنهان کاری را به آنجا رساندند که حتی جسد قربانیان را به خانواده های آنها بازپس ندادند و تنها نشانی گورها- گورهای دسته جمعی- را دادند، بی هیچ توضیحی. در آن تابستان- پانیز، پیرامون جنایت شان اگر کلمه ای گفتند، از زبان سرجنابان حکومت بود و آنهم بیشتر برای رد گم کردن. از آن پس هم دیگر از این راز سر به مهر، از این " سر دولتی" لام تا کام نگفتند.

هم از این رو، تا به امروز بسیاری از جنبه های "کشتار بزرگ" در هاله ای از ابهام است. از جمله اینکه هنوز به دقت و درستی دانسته نیست که چند نفر- چند هزار نفر- در آن کشتار جانشان را از دست دادند. و چگونه؟ و...

پاسخ دقیق به این پرسشها، چه بسا، تا جمهوری اسلامی پا برجاست، به دست نیاید و پرونده ی این جنایت تنها زمانی بسته شود که دیگر جمهوری اسلامی در کار نباشد. اینک اما، با تکیه بر داده های موجود، به ویژه نوشته ها و گفته های زندانیان پیشین که توانستند از آن قربانگاه جان سالم بدر برند، کم و بیش میشود به باز سازی ماجرای کشتار بزرگ پرداخت و با بررسی بستر این رویداد، تا حدی به واقعیت دست یافت.

دست آویز

در ۲۷ تیرماه ۱۳۶۷، خبرگزاریهای جهان اعلام کردند که رئیس جمهور اسلامی ایران، آیت الله خامنه ای، در تلگراف به پرز دوکونیار، دبیر کل سازمان ملل متحد، ابراز داشته ایران قطعنامه ۵۹۸ را میپذیرد و از سیاست ادامه جنگ تا " فتح کربلا" و فرو انداختن صدام حسین دست می شوید. درستی این خبر بهت انگیز و چرخش صد و هشتاد درجه ای، اما تنها زمانی مسجل شد که آیت الله خمینی خود به سخن درآمد و واقعیت شکست و سازش را به زبان آورد، با گویاترین کلمات:

"... و اما در مورد قبول قطعنامه که حقیقتا مسئله بسیار تلخ و ناگواری برای همه و خصوصا من بوده ... این است که ... به واسطه حوادث و عواملی که از ذکر آن فعلا خودداری میکنم ... با قبول قطعنامه و آتش بس موافقت نمودم ... بدا به حال من که هنوز زنده مانده ام و جام زهرآلود قبول قطعنامه را سر کشیدم." (۱)

و این به روز ۲۹ تیرماه بود. ۳ مرداد، سازمان مجاهدین خلق ایران - که شکست در جنگ با عراق را آستانه فروپاشی جمهوری اسلامی می دانست - با گسیل " ارتش آزادیبخش ملی" خود و تهاجم به مرزهای غرب کشور، حرکت " برای وارد آوردن ضربه نهایی" (۲) و " واژگونی" حکومت خمینی" را آغاز کرد و به عنوان جزئی از این استراتژی، مردم تهران را به " قیام" فراخواند. (۳) اما نه در تهران و نه در هیچ کجای دیگر ایران، مردم به فراخوان مجاهدین اعتنایی نکردند و نیروی سرکوبگر حکومت بی برخورد با بازدارنده ای، در نهایت خشونت آنها را در هم کوبید، ۱۲۶۳ نفر از رزمندگان شان را از بین برد (۴)، دهها مجاهد را اسیر گرفت و سه روزه این ماجراجویی را خنثی ساخت. (۵) از پس این سرکوب، کین خواهی آمد. پایه های حکومت - توده بسیجی و امت حزب الله - که از فرجام جنگ و واگشت سپاهیان اسلام سخت آزرده دل بودند و از " مجاهد" دلی پر خون داشتند، آتش بیار معرکه شدند و تب " ضد منافق" را به اوج رساندند. و این چنین بود که بسیاری از مجاهدین پیشین را - حتی آنها که پیشتر محاکمه شده، محکومیت شان را گذرانده، آزاد شده و سر در کار خود داشتند و با سیاست کاری نداشتند - دوباره گرفتند و به زندان انداختند (۶)، شماری از اسرای " عملیات مرصاد" (۷) را در جا و در همان باختران و اسلام آباد و کنگاور به دار آویختند (۸) و شماری بزرگتر را روانه زندانها کردند که بعدا محاکمه شوند. فضایی آن روزها در سه نمونه زیر روشن میشود:

" از مقام مقدس رهبری درخواست میکنیم که با جنایتکاران قاطع برخورد کرده و هر چه زودتر شر آنان را برای همیشه از سر ملت کوتاه کنند." (۹)

در سخنرانی نماز جمعه تهران آیت الله موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی کشور:

"... اینها آمدند، اینها نمی دانند مردم اینها را از حیوان پست تر می دانند، مردم علیه اینها چنان آتشی هستند، قوه قضائیه در فشار بسیار سخت افکار عمومی که چرا اینها اعدام نمی شوند، یک دسته شان زندانی میشوند... مردم می گویند آقا باید از دم اعدام شوند، قاضی از آن طرف گرفتار یک سلسله مسائل ... از این طرف فشار افکار عمومی، از همه بیشتر من باید از این بدبخت تشکر کنم که کار ما را آسان کرد. ما ده تا ده تا، بیست تا بیست تا محاکمه می کنیم، پرونده بیار، پرونده ببر، متاسفم میگویند خمسش از بین رفته، ای کاش همه شان از بین بروند، یک مرتبه مسئله تمام شود." (۱۰)

نمونه آخر هم در طومار " هزاران تن از اقتدار مختلف اراک" آمده:

"... از مسئولین قضایی کشور درخواست می کنیم تا منافقین کوردلی را که بعد از عفو و بخشودگی از زندانها رها شده و به خارج از کشور پناه برده اند و در آنجا به توطئه جاسوسی علیه نظام ایران پرداخته اند و گستاخی را تا به آنجا رسانده اند که برای کشتار فرزندان این ملت اقدام به حمله نظامی نموده اند و در عملیات اخیر مرصاد در چنگال عدالت به دام افتاده اند به اشد مجازات برسانند و هیچگونه اغماض و بخششی روا ندارند." (۱۱)

بدین ترتیب برای اجرای طرح کشتار زندانیان سیاسی ایران که از مدتها پیش ساخته و پرداخته شده بود، دست آویز مناسب فراهم آمد.

زمینه ها

اینکه می دانیم که تغییر و تحولاتی که از ماههای آغازین سال ۱۳۶۴ در سیاست گذاری های زندان پدید آمد و بانی اش آیت الله منتظری بود و بارزترین نمودش برکناری اسدالله لاجوردی از ریاست دادستانی انقلاب اسلامی و کاهش فشار بر زندانیان سیاسی، دل پسند شماری از سران حکومت - به ویژه آیت الله خمینی - نبود و دست کم از میانه سال ۱۳۶۵، مخالفت خوانی به جاهای باریک رسیده بود. این راز اگر در آن زمان بر کسی جز کار به داستان حکومت آشکار نبود، پس از خلع آیت الله منتظری از مقام "جانشین رهبری" از پرده بیرون افتاد. درست دو سال پیش از کشتار زندانیان سیاسی، آیت الله خمینی به آیت الله منتظری نوشته بود: "تقاضا میکنم با اشخاص صالح آشنا به امور کشور مشورت نمایند. پس از آن ترتیب اثر بدهید تا خدای نخواستہ لطمه به حیثیت شما که برگشت به حیثیت جمهوری اسلامی است نخورد. آزادی بی رویه چند صد منافق به دستور هیئتی که رقت قلب و حسن ظن شان واقع شد، آمار انفجارها، ترورها و دزدی ها را بالا برده است." (۱۲)

همین نکته از زبان اسدالله لاجوردی، جلا د اوین هم به گوش رسید. در روزهای آشفته و دهشت بار پس از تهاجم نظامی مجاهدین:

"... متأسفانه در طول چند سال اخیر بر خلاف مصلحت اسلام با منافقین برخورد شده است. طبق اطلاعی که در دست است اکثر کسانی که به نام تواب از زندان آزاد شده اند، مجدداً به سازمان منافقین پیوسته اند که تعدادی از آنها نیز در عملیات مرصاد به هلاکت رسیدند. از سال ۶۰ تا اواخر سال ۶۳ که با منافقین به شدت برخورد شد، اینها حتی نتوانستند ۱۰ نفر را هم جذب سازمان نمایند، اما بعد از آن با منافقین با سستی و ممانعت رفتار شد و اعضاء آنها به اسم تواب از زندان آزاد شدند و نتیجه این آزادی همین شد که در حمله به شهر اسلام آباد و کردند دیدیم ... واقعا چه کسی مسئول خونهای به ناحق ریخته ی بسیجیان مظلومی است که به دست منافقین به لقاء الله پیوستند؟! (۱۳)

مورد نظر و خطاب اسدالله لاجوردی، منتظری بود که از نیمه دوم سال ۱۳۶۶ موقعیتش در هرم قدرت سست شد، در تصمیم گیری دیگر به بازی گرفته نشد و نقطه نظرات و پیشنهادهایش از گردونه خارج شد (۱۴) و این در باره ی سیاست گذاری های زندان نیز صدق میکند و رو آوردن به سخت گیری و روی کار آوردن دوباره ی لاجوردی. نیز به عمد و زیرکی واژه ی منافق را جای کلمه مخالف نشانند و به تب ضد منافق دامن زدند. چه، میدانستند زیر این نام تبهکاری شان سهل تر میشود و توجیه پذیر. چه، اسناد جایی تردیدی نمی گذارد که حکومت بر آن بود در صورت پیروز نشدن در جنگ و پذیرش صلح، خود را از شر زندانیان سیاسی مقاوم رها بکنند تا در افق ناروشن پس از پذیرش صلح و گریز ناپذیری بازبینی و واپس نشینی در رشته ای از مسائل - از مسائل اجتماعی و فرهنگی گرفته تا سیاست خارجی - و برای اینکه در صورت روبرو شدن با وضعیتی بحرانی و پیش بینی نشده غافل گیر نشوند و قافیه را نبازند. (۱۵) چه واقعیت ها نشان میدهد که تدارک طرح کشتار بزرگ، "منافق" و "غیر منافق" هر دو را شامل میشود.

مراحل گوناگون پیشرفت طرح را نیز اینک تا حدودی می دانیم، به واسطه زندانیان سیاسی ای که کابوس بزرگ را زیسته اند و آنرا واگفته اند.

"... در فاصله آذر و دی ۶۶ همه زندانیان تک به تک دوباره بازجویی میشوند: گروهت را قبول داری؟"، "جمهوری اسلامی را قبول داری؟"، "نماز میخوانی؟" و بنا به پاسخهای داده شده، زندانیان به گروههای مجزا تقسیم میشوند. تغییر و تحولات در زندان با جابجایی زندانیان ادامه می یابد. در بهمن ۱۳۶۶ همه کسانی را که حکم ابد دارند از گوهر دشت به اوین منتقل و در آنجا نیز آنان را در یک بند جداگانه نگهداری میکنند... (۱۶) پس از آن:

"... تمامی زندانیان مجاهد و چپ را از یکدیگر جدا کردند. در واقع زندان را به دو قسمت تقسیم نمودند:

قسمتی را که شامل بندهای ۱ و ۲ بود اختصاص به زندانیان مجاهد داده و طرف انتهایی زندان را که شامل بندهای قسمت انتهایی (متصل به ساختمان آملی تناتر گوهر دشت) بود، اختصاص به زندانیان چپ دادند و برای جلوگیری از اطلاع زندانیان از وضع و ترکیب بندها، شماره گذاری بندها را نیز مجزا کردند. بدین ترتیب که قسمت زندانیان مجاهد و زندانیان چپ را مجزا شماره گذاری کردند و هر یک از دو قسمت، زندانیان را بر حسب میزان حکم آنان از یکدیگر تفکیک کردند. یعنی زندانیانی را که حکم شان زیر ده سال بود در بندهای معین جا دادند. (در مورد زندانیان چپ، دو بند به زندانیان زیر ۱۰ سال اختصاص داشت، یعنی بندهای ۷ و ۸ که در قسمت انتهایی زندان واقع شده بود، با حدود ۸۵ تا ۹۰ نفر در هر بند) و زندانیان محکوم به ۱۰ تا ۱۵ سال را در یک بند ... و زندانیان ۱۵ تا ابد را در بند دیگری از بقیه تفکیک کردند. همچنین آندسته از بچه هانی را که پاسخ مثبت به مصاحبه داده بودند، در بند ۱۴ جای دادند. همزمان با این واقعه، تمامی زندانیان "ملی کش" اوین، یعنی آنها که حکمشان به اتمام رسیده بود، ولی به دلیل عدم پذیرش شرط مصاحبه برای آزادی، همچنان در بازداشت بودند، به گوهر دشت منتقل کردند و در بند ۱۰ زندان گوهر دشت ... جای دادند." (۱۷) و سپس:

"چند روز قبل از اعلام پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط جمهوری اسلامی و سخنرانی خمینی که در آن به سرکشیدن جام زهر اعتراف کرد، به هنگام مراجعه به اتاق بهداری آسایشگاه (اتاق ۳۰۰) که به بیماران بند انفرادی اختصاص داشت، ساک های زیادی به چشم می خورد که روی هم تلنبار شده بودند، روی یکی از ساک ها نام حسین قلمبر را دیدم و فهمیدم او و احتمالاً

سایر بچه های زیرحکمی (۱۸) را از بند عمومی ۳۱۶ به انفرادی آورده اند. این با قطع ۴۵ دقیقه وقت هواخوری روزانه همزمان بود. وضع کاملاً غیرعادی شده بود." (۱۹)

حکم امام

آری وضع کاملاً غیرعادی شده بود چه، آیت الله خمینی فرصت را برای به اجراء گذاشتن برنامه ای که مراحل تدارکاتی اش به پایان رسیده بود، مناسب و مغتنم دیده و حکم کشتار زندانیان سیاسی را داده بود. حکمی که هرگز علنی نشد (این حکم در کتاب خاطرات منتظری ذکر شده است. ویراستار) و هرگز هم کسی از کسان حکومت در باره اش چیزی نگفت الا آیت الله منتظری او که کشتار زندانیان را به مصلحت اسلام و انقلاب و کشور و حیثیت ولایت فقیه و حکومت اسلام" (۲۰) نمی دانست، در همان مرداد خونین و برای "رفع مسئولیت شرعی از خود" (۲۱)، یعنی در اوج کشت و کشتار سه نامه خصوصی به "امام" نوشت که زود عمومی شد.

"... راجع به دستور حضرت عالی مبني بر اعدام منافقین موجود در زندانها: اعدام بازداشت شدگان حادثه اخیر را ملت و جامعه پذیراست و ظاهراً اثر سونی ندارد ولی اعدام موجودین از سابق در زندانها: اولاً در شرایط فعلی حمل بر کینه توزی و انتقامجویی میشود و ثانیاً..." (۲۲)

نیز اولین بار با همین نامه ها بود که آگاه شدیم آیت الله خمینی، نیری - از سردمداران هیئت متلفه - را به سمت قاضی شرع دادگاههای فرمایشی گمارده و از او خواسته که به فوریت به امر "ضد انقلاب" رسیدگی کند و اعدامی ها را تعیین و باز با همین نامه ها بود که به هويت سایر اعضا هیئت مسنولین این دادگاهها پی بردیم و هنگامیکه هیچ خبری از درون زندانها به بیرون درز نمیکرد، دریافتیم که اشراقی در سمت دادستانی، رئیسی در مقام معاونت دادستانی و پور محمدی به عنوان نماینده وزارت اطلاعات در اوین برای اجرای احکام اعدام تقلاً میکنند (۲۳) و اینکه برای تعیین حکم، ملاک اتفاق نظر قاضی و دادستان و مسنول اطلاعات نبود و اکثریت آراء بود. (۲۴) بعدها و پس از آنکه تماس زندانیان با بیرون برقرار شد، به جرنیبات کارکرد آن بیدادگاهها هم پی بردیم و دانستیم به چه ترتیبی حکمهای اعدام را صادر کردند.

"در تشخیص اینکه چه کسی باید اعدام شود، بازجوها، رئیس و معاونها و دادیاران زندان هم علاوه بر آن سه نفر نظر می دادند. حتی پاسدارها هم می توانستند در تفکیک افراد نافذ باشند. کافی بود که آنها گزارشی به رئیس زندان بدهند تا او هم قبل از ورود به اتاق، نیری را بیزد تا حکم اعدام بنویسد." (۲۵) در باره جریان دادرسی، تنها نکته ای که از همان آغاز روشن بود این بود که قربانیان، چه چپ ها و چه مجاهدین، جملگی کسانی هستند با پرونده محکومیت قطعی یعنی کسانی که پیشتر محاکمه شده و حکم گرفته و دوران محکومیت خود را می گذراندند که یا نزدیک به پایان بود و یا به پایان رسیده بود. این نکته هم در نامه منتظری خطاب به قاضی شرع، نیری آمده است:

"وانگهی اعدام آنان بدون فعالیت جدید، زیر سوال بردن همه قضات و همه قضاوتهای سابق است. کسی را که به کمتر از اعدام محکوم گردیده، به چه ملاک اعدام می کنند...".

اجرای حکم

ملاک و معیار البته در کار بود. گویا بنا را بر این گذاشته بودند که هر زندانی مردی که استقلال شخصیت و اندیشه داشته و حاضر نبوده در برابرشان سر تسلیم فرود آورد و در خدمت شان قرار گیرد را سر به نیست کنند. در مورد زنان، اما انگار به این نتیجه رسیده بودند که جز جان زن مجاهد را نگیرند و روح زن مرتد و مارکسیست را در هم شکستند و در این راستا، همزمان در زندان زنان و مردان - چه اوین و چه گوهر دشت - مقررات یکسانی را برقرار ساختند. در روز هفتم مرداد ماه، تلویزیون ها را از اتاق ها بردند، دیگر روزنامه ندادند: هواخوری را هم تعطیل کردند. (۲۷) ملاقات ها هم تا "اطلاع ثانوی" قطع شد. دیگر حتی بیماران را هم به بهداری نمی بردند. (۲۸) شنبه هشتم مردادماه دادگاهها به کار افتادند. با مجاهدین آغاز کردند. زن و مرد، آنها را با چشم بند از بند بیرون می بردند. در راهروها به صف میکردند. تک به تک به درون اتاقی هدایت میکردند که محل "دادگاه" شان شده بود و فرارگاه نیری و اشراقی و رئیسی و پورمحمدی، سپس پرسش هایشان را پیش می کشیدند. از این دست: "منافقین را قبول دارید یا نه؟ حاضر به انجام مصاحبه در جمع زندانیان و محکوم کردن سازمان هستید یا نه؟" و غیره... نمونه ای از پرسش و پاسخ ها را آیت الله منتظری در نامه دومش به خمینی آورده:

"سه روز قبل، قاضی شرع یکی از استانیهای کشور می گفت: مسنول اطلاعات یا دادستان - تردید از من است - از یکی از زندانیان برای تشخیص اینکه سر موضع است یا نه، پرسید: تو حضری سازمان منافقین را محکوم کنی؟ گفت: آری، پرسید: حضری مصاحبه کنی؟ گفت: آری، پرسید: حضری برای جنگ با عراق، جبهه بروی؟ گفت: آری، پرسید: حضری روی مین بروی؟ گفت: مگر همه مردم حاضرند روی مین بروند... گفت: معلوم میشود تو هنوز سر موضعی و با او معامله سر موضع انجام داد..." (۲۹)

کیفر سر موضعی ها اعدام بود. بی برو برگرد. اما پس از اجرای حکم اعدام به آنها اجازه می دادند وصیت نامه شان را بنویسند:

"... بعد از ظهر، یکی از بچه ها که سلول های روبرو را چک می کرده، متوجه شده که از پنجره یکی از سلول های مقابل، یک نفر در حال زدن مورس ... می باشد ... پیام کوتاه بود و گویا ... در بیدارگاه هیئت عفو رژیم به اعدام محکوم شدم و تا چند دقیقه دیگر اعدام می شوم، مرا برای نوشتن وصیت نامه آورده اند." (۳۰)

و طرفه اینکه اعدامها را با اعدام زنان مجاهد آغاز کردند و "... در اولین قدم ... تمامی زنان مجاهد جز یک نفر را که در انفرادی به سر میبرد، اعدام کردند..." (۳۱)

و کشتاری که در این روز هشتم مرداد آغاز شد و در فردای آن روز و در فرادهای دیگر ادامه یافت، مرداد را به ماه قتل عام مجاهدین در بند، بدل ساخت و "... زندانیان کمونیست که در بندهای جداگانه بودند، بی خبر از کشتار زندانیان مجاهد در پی راهی بودند تا بتوانند از اوضاع غیرعادی سر در بیاورند، زندانیان بند ۷ گوهردشت از لای نرده های بند، داوود لشگری را دیده بودند که با فورقون طنابهای زیادی را به ساختمان های سوله محوطه زندان حمل میکند و روزی دیگر زندانیان بند ۸ انبوهی دمپایی را در محوطه دیده بودند که روی هم تلبار شده و روز دیگری کامیونی را می بینند که روی آن چادر کشیده شده و چند پاسدار برای محکم کردن طنابهای چادر روی کامیون راه می روند و انگار که محموله گوشتی زیر چادر باشد، زیر پای آنان لرزان بود. روزی، زندانیان بند شش از لای نرده های هواخوری خود عده ای زندانی را دیده بودند که به صف ایستاده اند تا از دستشویی هواخوری استفاده کنند. پنج پاسدار و داوود لشگری مسئول سرکوب زندان گوهردشت، به طور غیرطبیعی آنها را محاصره کرده بودند. از لای نرده ها می شد صورت زندانیان را از زیر چم بندشان تشخیص داد. آنها با رنگ پریده و با سیمایی گرفته به نوبت ایستاده بودند. در بین زندانیان بند ۶ زمزمه هایی در گرفته بود: "اعدامی ها هستند!" و تنها زندانیان فرعی ۲۰ بودند که به خاطر موقعیت بندشان، از لای نرده های مستراح شان به وضوح دیده بودند که پاسداران اجساد زندانیان اعدام شده را به کامیون ها حمل میکنند." (۳۲)

و سرانجام نوبت به زندانیان کمونیست رسید که "قلع و قمع" شوند و این در پنجم شهریور بود. اسم شماری را میخواندند، از آنها میخواستند چشم بندشان را بر چشم زند، از بند خارج شوند و در راهروها به صف ایستند.

"تک تک بچه ها را به درون یکی از اتاقهای فرعی بند روبرو مان میبردند، در آنجا داوود لشگری به همراه چند پاسدار نشسته و مشغول سنوال و جواب بودند. هر یک از بچه ها را که اظهار میکردند مسلمان نیستند و نماز نمیخوانند در سمت چپ راهرو می نشاندند و هر یک از آنها را که اظهار میکردند مسلمانند در سمت راست راهرو می نشاندند و آنها را که در قسمت راست راهرو نشاندند در صورتیکه حاضر به نماز خواندن نبودند به فرعی ها و یا انفرادی ها میبردند تا با زدن کابل آنها را وادار به نماز خواندن بکنند، برای هر وعده نماز ۲۰ ضربه، صبح و ظهر و شب و کسانی را که حاضر به نماز خواندن بودند به بند هشت می بردند و بچه هایی را که در سمت چپ راهرو نشاندند، دسته دسته به قسمت طبقه اول (قسمت اداری زندان گوهردشت که در آن دفتر ریاست و دفتر مدیر داخلی زندان و... قرار داشت) میبردند و در آنجا در یک اتاق در مقابل اشراقی همین سنوال و جواب را مجدداً تکرار میکردند..." (۳۳)

و پرسشهای دیگری چون "سازمانت را قبول داری؟ مصاحبه میکنی؟ همکاری اطلاعاتی میکنی؟..." در این مرحله هم اگر پاسخ زندانی منفی بود، او را در سمت چپ در ورودی اتاق می نشاندند و سپس هر چند نفر را با هم به مسلخ می فرستادند. از هر گروه و سازمان و حزب دست چپی، از پیکار، رزمندگان، اتحادیه کمونیستها، رنجبران، کومله، اتحاد مبارزان کمونیست (سهند)، وحدت کمونیستی، فدائی (اقلیت)، راه کارگر، فدائی (اکثریت) و حزب توده که وقتی:

"... به حسینییه برای دار زدن برده می شوند، گروهی می گریند، گروهی دشنام می دهند و همه می لرزند، اما لرزش خود را مخفی میکنند. برخی لبخند می زنند. نومیدانه، و انتظار لحظه آخر را میکشند. بعضی از نگهبانها در اجرای حکم اعدام با هم رقابت میکنند تا ثواب بیشتری ببرند. گروه کمتری از آنها از مشاهده این همه جسد احساس بی تابی و درد میکنند، برخی از زندانیان می جنگند، حمله میکنند و به شدت کتک میخورند. مراسم اعدام به سرعت اجراء می شود. آخرین ضجه های مرگ خاموش میشود." (۳۴)

مسلخ در گوهردشت، سالن آمفی تئاتر و کارگاه توابین بود، و در اوین، حسینییه و سالن تمرین تیراندازی. هم از این رو، در گوهردشت بیشتر زندانیان را به دار آویختند، در حالیکه در اوین تیرباران مبارزین شکل رایج کشتار بود. (۳۵)

جسد مردان حلق آویز شده را پیش از بیرون فرستادن از زندان، برای شکنجه ی زنان چپ به کار گرفتند، با همان هدف خرد کردن و در هم شکستن شان.

"جواب نه برای نماز خواندن حکم تعزیر را داشت ... همه را پنج بار در راهرو آسایشگاه شلاق می زدند. یک نفر خودکشی کرده بود و چند نفر هم اقدام به خودکشی کرده بودند، ولی موفق نشده بودند. هر کس نماز خواندن را میپذیرفت، بعد از چند روز به بند برش می گردانند، جیره شلاق برای کسانی که نمی پذیرفتند نماز بخوانند، بیست و پنج روز ادامه داشت. همه به شدت زخمی شده بودند. گفته بودند همه شان را اعدام میکنند ... صدای شلاق خوردن بچه ها در وعده های نماز، دیوانه ام میکرد. یکبار من و چند نفر دیگر را برای اعدام نمایشی بردند. یک بار ما را به بیسه ای در اوین بردند و گفتند چشم بندهای مان را برداریم. تعداد زیادی را روبروی ما دار زده بودند و ما را مجبور میکردند به آنها نگاه کنیم ...

بلاکلیفی و آشفته گی بند، چهار ماه ادامه داشت. تنها پس از برقراری مجدد ملاقاتها و تماس با خانواده ها بود که عمق فاجعه برایمان روشن شد. تنها از بند ما حدود ۱۲۰۰ نفر اعدام شدند." (۳۶)

شمار کشته شدگان

همه بندها، در همه زندانها دچار چنین "خانه تکانی" و "تخلیه ای" شدند. گزارش زندانیانی که از این مهلکه جان سالم بدر برده اند حکایت از آن دارد که تنها دو تن از بند محکومین ابد زندان اوین در "کشتار بزرگ" سر به نیست نشدند و از سیصد زندانی بند ۳ گوهر دشت، جز بیست نفری بر جا نماندند. (۳۷) در زندان شهرستانها (مشهد، کرمانشاه، ورامین، شیراز، اصفهان، ملایر و...) هم همین قاعده کم و بیش حکم فرما بود. می گوئیم کم و بیش، چه، سیاست سکوت مطلق حکومت در مورد این جنایت، سرباز زدنش از دادن هرگونه خبر و جلوگیری از ورود هر هیئت بین المللی برای بازرسی از زندانها و... بررسی آنچه بر سر زندانیان سیاسی آورده بودند و برآورد دقیق کشته شدگان ... اگر نگوییم ناممکن، دست کم سخت دشوار ساخته، هم از این رو، برآورد ماندگان هر بند نسبت به شمار رفتگان، مناسب ترین و معتبرترین شیوه ی محاسبه میشود. اما این شیوه بری از بی دقتی و نارسائی نیست. ماندگان، در بهترین حالت، با حدس و گمان از حدود شمار رفتگان آگاهی می دهند. آنهم به تقریب، یا تخمین، و تخمین قربانیان "کشتار بزرگ" بسی گوناگون است. از پنج هزار نفر شروع میشود و به دوازده هزار نفر می رسد. چه بسا به دلیل همین اختلاف و آمارهای جسته و گریخته است که "عفو بین الملل" از "چندین هزار نفری که اعدام شده اند" سخن گفته و از دادن آمار دقیق خودداری کرده است. (۳۸) با اینحال کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران - داخل کشور" که از دل مبارزه ی خانواده زندانیان سیاسی در ماههای هولناک تابستان و پائیز سر برآورد، درست یک سال پس از "کشتار بزرگ" و در مهرماه ۱۳۶۸، فهرست نام ۱۳۴۵ قربانی "فاجعه ملی" را فاش ساخت و اعلام داشت که هنوز نتوانسته به نام "بسیاری از شهدای به خون خفته خلق" دست یابد. (۳۹) اندک زمانی پس از انتشار این فهرست، یکی از روزنامه های اوپوزیسیون در اروپا هم به انتشار فهرست ۱۳۸۷ نفره ای از زندانیان جان باخته اقدام کرد. اما این روزنامه هم هشدار داد که فهرست "هنوز بسیار ناکامل و ناکافی است و چه بسا به دلایل محدود بودن امکانات تحقیق، با نادرستی هایی نیز همراه باشد." (۴۰)

اعدام مخفیانه، انتقال مخفیانه جسد ها به گورستان، دفن مخفیانه به خون خفته گان در گورهای جمعی، آنهم در شرایط حکومت که استبداد مذهبی، هرگونه کوششی را برای دست یابی به شمار دقیق و درست جان باختگان، ناممکن میکند. نباید فراموش کرد که حکومت ماهها کشتار زندانیان را از خانواده آنها نیز پنهان کرد و محل گورهای جمعی را نیز.

پایان انتظار

روزها و هفته ها و ماهها، خانواده های زندانیان سیاسی، پشت در زندانها در انتظار ایستادند، برای کسب خبر از جگرگوشه هاشان. چه خواهش ها و تمناها که نکردند، چه خفت و خواری ها که نکشیدند و چه بیم ها و امیدها که از سر نگذراندند. در کابوس مرگ و زندگی زیستند و به این دل خوش ساختند که مقامات زندان پول و ثروتی که برای عزیزانشان آورده بودند را بگیرند و رسید تحویل شان بدهند.

آنچه تحویل گرفتند - یا بعنوان مثال آنچه اهالی سلطنت آباد تحویل گرفتند - یادداشتی بود به اندازه پاکت سیگار باز شده، شبیه اسکناس ده تومانی. با این مضمون: "برادر... خواهشمند است در ساعت ... روز... در کمیته سلطنت آباد حضور به هم رسانید. کمیته سلطنت آباد." (۴۱)

اهالی تهران پارس، نازی آباد و سایر محله های تهران همین یادداشت را به امضاء و نشانی محله خود دریافت کردند. و این در هفته اول ماه آذر بود و به این ترتیب در "روز موعود در جلو کمیته های "گل صحرا" (جاده ساوه)، کمیته زنجان (خیابان زنجان)، کمیته خاوران (نزدیک گلستان خاوران)، کمیته نازی آباد، کمیته تهران پارس و... از ساعت ۶ صبح غلغله بود. مراجعه از ساعت ۹ صبح آغاز شد. بعضی با خود سند خانه نیز آورده بودند، شاید که برای آزادی عزیزان شان ضمانت باشد. ساعت ۹ در کمیته "گل صحرا" اولین نام را خواندند. مدتها انتظار، نگرانی و در آخر یک تن. فقط یک تن با یک ساک، ساک دوم سهم یک پدر شد ... ساک سوم ... ساک چهارم ... ۴۵۰۰ ساک با لباس تنها از یک کمیته، تنها در یک روز ... " (۴۲)

واژ اینجاست که حرکت خانواده های زندانیان سیاسی آغاز میشود. تحصن در برابر کاخ دادگستری، گردهمایی در برابر دادستانی، برگزاری مراسم برای دادن طومار اعتراض با ۳۷۰ امضاء به کمیته حقوق بشر ملل متحد، تماس با خارج از کشور و... جامع مهاجرین و تبعیدیان ایرانی هم که نسبت به نیمه دیگر وجود خود حساس است، پاسخگوست: تماس با کمیته های حقوق بشر، جامعه های دفاع از زندانیان سیاسی، احزاب ترقی خواه و بسیج افکار عمومی و روشنگری در باره "فاجعه ملی" که در حال تکوین بود. سرانجام به واکنش اروپایی ها و آمریکایی ها منجر میشود، در ۲۱ مهرماه، پارلمان اروپا با تصویب قطعنامه ای در مورد نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران، از دولت ایران میخواهد که هیئتی به منظور بررسی وضعیت زندانها عازم ایران شود. ۱۸ آذرماه، پارلمان آلمان قطعنامه ای تصویب میکند که در آن نقض حقوق بشر توسط جمهوری اسلامی به شدت مورد انتقاد قرار گرفته.

پاسخ سرجنبانان حکومت و دست اندرکاران جنایت بزرگ به موج اعتراض ها چند پهلوست و فریبکارانه، چه، به شکلی می پذیرند که جز اسرای نظامی مجاهدین، دیگرانی هم اعدام شده اند. اما آن دیگران را "منافع" قلمداد میکنند. دو نمونه ای که می آوریم روشنگر است: آیت الله خامنه ای در جلسه پرسش و پاسخی در دانشگاه تهران، در پاسخ دانشجویی که گویا از هواداران آیت الله منتظری است و می پرسد: علت بی توجهی کامل جمهوری اسلامی به مسائل حقوق بشر و اجازه ندادن به کارشناسان حقوق بشر سازمان ملل برای بررسی این مسئله چیست و علت اعدامهای مشکوک در ایران... می گوید:

" این سنوآل لحن همان سنوآل رادیوهای بیگانه را دارد... و اما اعدامها، اعدامهای دسته جمعی در ایران، درست همان تأثیری را که رادیوهای بیگانه می گذارد، البته رادیو منافق هم همین را می گوید، ما در جمهوری اسلامی مجازات اعدام داریم ... این آدمی که توی زندان، از داخل زندان، با حرکات منافقین که حمله مسلحانه کردند به داخل مرزهای جمهوری اسلامی... ارتباط دارد، او را به نظر شما باید برایش نقل و نبات ببرند...؟" (۴۳) علی اکبر هاشمی رفسنجانی هم این چنین اظهار نظر میکند:

این تبلیغات کذب و عجیب و غریبی که در اروپا و کشورهای غربی منافقین راه انداخته اند که چند هزار نیروی اینها در ایران اعدام شده است، برای این است که افرادی را که در جریان عملیات مرصاد از دست داده اند، دنیا را توجیه کنند... سرکوب باید مخصوص عناصر اصلاح ناپذیر باشد. در تمامی دنیا همیشه انسانهایی هستند که هیچ راهی جز سرکوب آنها نیست. آنها را ما باید سرکوب کنیم. این حالت وحشت باید برای انسانهای خائن و ناصالح باشد." (۴۴)

و حالت وحشت را به خانواده کشتار شدگان هم تعمیم دادند و ضرب و شتم این داغ دیدگان بی پناه را در دستور گذاشتند، که یک چندی کارگر نیفتاد. خانواده های دردمند، حرف داشتند و پرسش های بی پاسخ. حرفها و پرسش هایشان را به این ترتیب در برابر رفسنجانی قرار دادند. در نامه ای سرگشاده:

" بالاخره بعد از چند ماه انتظار، درهای زندان گشوده شده، ولیکن ما حتی نتوانستیم همسران، پدران، فرزندان و عزیزان خود را بر سر گورهایشان ملاقات کنیم. جمهوری قاتل شما نه تنها کمر به قتل همگانی زندانیان بسته، بلکه از اعلام محل دفن آنها خودداری کرد و در موارد متعددی با گرفتن تضمین و تعهد مالی از برگزاری مراسم یادبود و ختم برای قربانیان این فاجعه توسط بستگانشان، یعنی ابتدائی ترین حقوق هر انسان، ممانعت جدی بعمل آورد. این هدیه شما به مناسبت پایان یافتن جنگ خاتمانسوز هشت ساله و در آستانه پیروزی انقلاب به مردم زجر دیده و خانواده های زندانیان سیاسی بود." و در پایان، از رفسنجانی می پرسند:

" ۱- به چه جرمی آنها را به قتل رساندید؟ ۲- آنان در چه دادگاهی، توسط کدام هیئت منصفه و بر طبق کدام قانون مدنی جملگی محکوم به اعدام شدند؟ ۳- چرا و به کدام دلیل زندانیانی که در " دادگاههای شرع" جمهوری اسلامی مدتها بود که محکوم شده بودند و مدت محکومیت خود را می گذراندند، به یک باره ظرف دو تا سه ماه پشت درهای بسته تیرباران شده اند؟ ۴- چرا از انتشار اخبار تعداد واقعی قربانیان این قتل عام در مقابل مردم و افکار عمومی خودداری می کنید و به سنوآلهای صریح مردم و خانواده های زندانیان سیاسی جوابهای سربالا می دهید؟" (۴۵)

هیچیک از سران جمهوری اسلامی تاکنون پروا نکرده که به این پرسشها پاسخ دهد. پرونده کشتار بزرگ زندانیان سیاسی ایران، پرونده ای گشوده است و هنوز حرف آخر گفته نشده است.

پانویس ها:

- ۱- روزنامه رسالت، ۳۰ تیر ۱۳۶۷
- ۲- خبر شماره ۳، عملیات بزرگ فروغ جاویدان، سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۳- خبر شماره ۴، عملیات بزرگ فروغ جاویدان، سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۴- گزارش نهائی ستاد فرماندهی ارتش آزادیبخش ملی ایران، ۱۸ شهریور ۱۳۶۷، برگرفته از ماهنامه " شورا" شماره ۴۳ و ۴۴
- ۵- نگاه کنید به جزوه " چرا جمهوری اسلامی خواستار آتش بس شد؟ و چشم انداز مذاکرات صلح چیست؟"، انتشارات آغازی نو، شهریور ۱۳۶۷
- ۶- عفو بین الملل، بیانیه کتبی به چهل و پنجمین نشست کمیسیون حقوق بشر ملل متحد، ژانویه ۱۹۸۹، و نیز نگاه کنید به " گزارش شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد در باره وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران" ۱۳ اکتبر ۱۹۸۸
- ۷- نامی که حکومت بر عملیات سرکوب مجاهدین گذاشت.
- ۸- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۲ مرداد ۱۳۶۷، و نیز نگاه کنید به " گزارش شورای اقتصادی و اجتماعی... " (پیش گفته)
- ۹- روزنامه رسالت، ۱۲ مرداد ۱۳۶۷
- ۱۰- روزنامه رسالت، ۱۵ مرداد ۱۳۶۵
- ۱۱- روزنامه رسالت، ۹ شهریور ۱۳۶۷
- ۱۲- نامه آیت الله خمینی به آیت الله منتظری، برگرفته از کتاب " خاطرات سیاسی محمدی ری شهری، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، صفحه ۲۵۵
- ۱۳- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۵ مرداد ۱۳۶۷، " دیدگاههای مردم در برخورد به جنایت اخیر منافقین، قسمت دوم
- ۱۴- روزنامه کیهان، ۸ تیرماه ۱۳۶۷، سخنرانی آیت الله منتظری در جمع طلاب و روحانیون قم
- ۱۵- نگاه کنید به جزوه " جای آن است که خون موج زند در دل لعل" پیرامون کشتار زندانیان سیاسی ... انتشارات آغازی نو، آذرماه ۱۳۶۷ و " آنها که غریق وحشت خود بوده اند"، تبریزی، مهاجر، " بولتن آغازی نو"، ویژه سلمان رشدی
- ۱۶- " ... و این شط های خونی که از مردم جاریست" سعید همایون، اتحاد کار، شهریور ۱۳۷۰، شماره ۲۳، سال دوم
- ۱۷- نگاه کنید به جزوه " در سال ۱۳۶۷ بر ما چه گذشت؟" نیما پرورش، کمیته برگزاری یادمان قتل عام زندانیان سیاسی ایران در سال ۱۳۶۷، پاریس، شهریور ۱۳۷۳، صفحه ۵

- ۱۸- از اصطلاحات زندان، به معنای محکوم به اعدام است.
- ۱۹- " احساس تلخ و وجدان بیدار " کار اکثریت، شماره ۴۴، ۸ مهرماه ۱۳۷۱
- ۲۰- هر سه نامه در " چشم انداز " شماره ۶، تابستان ۱۳۶۸ منتشر شده است و نیز در " شورا "، شماره ۴۷، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۸، در اینجا استناد به نامه ۲۴ مرداد ۱۳۶۷ اوست به آقای نیری و...
- ۲۱- نامه به آیت الله خمینی، ۱۱ مرداد ۱۳۶۷
- ۲۲- نامه به آیت الله خمینی، ۹ مرداد ۱۳۶۷
- ۲۳- نامه به آقای نیری و... ۲۴ مرداد ۱۳۶۷
- ۲۴- نامه منتظری به خمینی، ۹ مرداد ۱۳۶۷
- ۲۵- " از آن روزهای خونین "، اکثریت، شماره ۲۷۴، ۲۰ شهریور ۱۳۶۸، و نیز " این شط های خونی... " (پیش گفته)
- ۲۶- نامه منتظری به نیری و... ۹ مرداد ۱۳۶۷
- ۲۷- یکی از اصطلاحات زندان، منظور بردن زندانیان به محوطه حیاط و یا فضای سرپاز زندان است که در وضعیت عادی روزی نیم ساعت یا یک ساعت اجراء میشود.
- ۲۸- نگاه کنید به نیما پرورش، ص ۱۸ و ۱۹ و نیز " حقیقت ساده "، م-رها، جلد سوم، ص ۱۲۵ و ۱۲۶ و " کشتار در تابستان ۶۷، پنج گزارش "، چشم انداز، شماره ۱۴، زمستان ۱۳۷۳، ص ۵۵ تا ۷۴، و نیز " هرگز از مرگ نهراسیده ام "، آذر نسیم، " نقطه " ۶، تابستان ۷۵
- ۲۹- نامه دوم منتظری به خمینی، ۱۱ مرداد ۱۳۶۷
- ۳۰- " حماسه مقاومت در شکنجه گاههای خمینی "، ایرج مصداقی، هفته نامه " ایران زمین "، شماره ۱۰۱، روز شنبه ۱۴ تیرماه ۱۳۷۵
- ۳۱- همان
- ۳۲- راه کارگر، دوره دوم، شماره ۲۹، مرداد و شهریور ۱۳۷۴، سرمقاله
- ۳۳- نیما پرورش، ص ۱۷ و ۱۸
- ۳۴- هرمز متقی، " زندگی پس از ۶۷ "، " نقطه " ۶، تابستان ۷۵
- ۳۵- نتیجه گیری هایمان بر مبنای وجوه مشترک چندین و چند گزارش است که مورد استفاده مان قرار گرفته
- ۳۶- " همه بلا تکلیف بودیم "، ف. آزاد، چشم انداز، شماره ۱۴، زمستان ۷۳
- ۳۷- " و این شط های خونی که از مردم جاریست "، سعید همایون، اتحاد کار، شماره ۲۳، شهریور ۱۳۷۰
- ۳۸- مجازات مرگ در ایران، عفو بین الملل، ژانویه ۱۹۸۹
- ۳۹- " بانگ رهایی "، ارگان " کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران (داخل کشور)، شماره ۱، آبان ۱۳۶۸
- ۴۰- " اکثریت " شماره ۳۲۱، ۱۶ مهرماه ۱۳۶۹
- ۴۱- " چشم انداز "، شماره ۶، تابستان ۶۸
- ۴۲- " بانگ رهایی "، شماره ۱
- ۴۳- روزنامه رسالت، ۱۶ آذر ۱۳۶۷
- ۴۴- روزنامه رسالت، ۱۲ آذر ۱۳۶۷
- ۴۵- " پیام همبستگی "، خبرنامه کمیته همبستگی با زندانیان سیاسی ایران، شماره ۲، شهریور ۶۸